



اکبر اسد علیزاده

۱. ر.ک: الصحاح تاج اللّغة (صحاح العربية)، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد بن عبد الغفور عطاری، بیروت، دار العلم للملایین، چهارم، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۶۲۱.

۲. لسان العرب، ابن منظور، قم، نشر ادب الحوزه، اول، ۱۴۰۵ ق، ج ۱۱، ص ۱۱؛ المفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، ابو القاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، تحقیق: محمد سید گیلانی، قم، مکتبه المرتضویة، ۱۳۶۲ ق، ماده «أَجَل».

۳. ر.ک: تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی، بیروت، المکتبه الحیاة، بی تا، ج ۷، ص ۲۰۳؛ القاموس المحيط، شیخ نصر هورینی، بی جا، بی تا، ج ۳، ص ۳۲۷ و کتاب العین، عبد الرحمن فراهیدی، تحقیق: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایسی، قم، دار الهجرة، دوم، ۱۴۰۹ ق، ج ۶، ص ۱۷۸.

۴. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، اول، ۱۳۵۲ ش، ص ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲.

۵. رعد/۳۸.

اجل، مفرد «آجال»، یک واژه عربی از ماده «أَجَل» از باب «قَتَلَ» است.

این واژه در لغت به معنای مدت شی،<sup>۱</sup> غایت و زمان مرگ و سر رسید چیزی،<sup>۲</sup>

پایان مدت عمر، سر رسید بدهی و مهلت هر چیزی<sup>۳</sup> و وقت معین و محدود است.<sup>۴</sup> بنابراین، اجل دو معنا

دارد: مدت معین و آخر مدت.

این واژه با مشتقاتش ۵۴ بار در قرآن کریم آمده و اغلب به معنای مدت معین به کار رفته است؛ مانند آیات ذیل:

﴿لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾<sup>۵</sup> «هر اجلی

نوشته ای دارد.» اجل در این آیه شریفه

﴿وَإِذَا طَأَّتُمْ إِلَيْهَا فَبَلَّغْنَ  
أَجَلَهُنَّ﴾<sup>۱</sup> «و هنگامی که زن را طلاق  
دادید و به آخرین روزهای عده

به معنای وقت و زمان معین و خاصی  
است.<sup>۱</sup>

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ﴾<sup>۲</sup> «برای هر قومی،  
اجل (معینی) است.»

﴿وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾<sup>۳</sup> «تا  
زمان معین مرگ شما را مهلت  
می دهد.»

﴿لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾<sup>۴</sup>  
«برای شما در آن (دامها) با مدتی معین  
سودهایی است.»

﴿وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِ إِلَىٰ  
أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾<sup>۵</sup> «و خورشید و ماه را رام  
گردانید تا هر کدام برای زمانی معین به  
سیر خود ادامه دهند.»

﴿ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى﴾<sup>۶</sup>  
«سپس زمان معینی را برای شما عمر  
مقرر داشت.»

در تمام این آیات، واژه «اجل» به  
معنای مدت معین و معلوم است<sup>۷</sup> و  
آیات فراوان دیگر.<sup>۸</sup>

این واژه، در برخی از آیات به  
معنای آخر مدت آمده است؛ مانند: ﴿إِذَا  
تَدَايَنْتُمْ بِدِينِكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ...﴾<sup>۹</sup>  
«هر گاه وامی را تا سر رسیدی معین، با  
یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید.»

۱. ر.ک: تقریب القرآن الی الاذهان، سید محمد  
شیرازی، بیروت، مؤسسة الوفاء، اول، ۱۴۰۰ ق،  
ج ۱۳، ص ۱۱۸؛ تفسیر المعین، نور الدین  
کاشانی، قم، مکتبه المرعشی، اول، بی تا، ج ۲، ص  
۶۳۰ و تفسیر القرآن الکریم، سید عبد الله شبر،  
دار البلاغه، بیروت، اول، ۱۳۱۲ ق، ج ۱، ص ۲۵۴.  
۲. اعراف/۳۴.

۳. ابراهیم/۱۰.

۴. حج/۳۳.

۵. لقمان/۲۹؛ فاطر/۱۳؛ زمر/۵؛ احقاف/۳.

۶. انعام/۲.

۷. ر.ک: الجامع لاحکام القرآن، ابو عبد الله  
محمد بن احمد انصاری قرطبی، بیروت، دار  
احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۰۵ ق، ج ۹، ص  
۲۷۹ و ۳۴۷؛ تقریب القرآن، ج ۷، ص ۵۶؛ الصافی  
فی تفسیر کلام الله، محسن فیض کاشانی، مشهد،  
دار المرتضی، اول، بی تا، ج ۳، ص ۸۱؛ تفسیر کنز  
الدقائق و بحر الغرائب، محمد قمی، تهران،  
وزارت ارشاد، اول، ۱۳۶۶ ش، ج ۴، ص ۲۹۱ و  
المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمدحسین  
طباطبایی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، سوم،  
۱۳۹۷ ق، ج ۷، ص ۵.

۸. نحل/۶۱؛ هود/۳؛ مؤمنون/۴۳؛ شوری/۱۴؛  
طه/۱۲۶؛ یونس/۴۱؛ منافقون/۹۱؛ غافر/۶۷؛  
نوح/۴؛ زمر/۴۲؛ حجر/۵؛ قصص/۲۸ و ۲۹؛  
عنکبوت/۵۳؛ آل عمران/۱۴۵؛ انعام/۶۰؛  
هود/۱۰۴؛ حج/۵.

۹. بقره/۲۸۲.

۱۰. بقره/۲۳۱.

رسیدند.»

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ

لَأَيِّهِ»<sup>۱</sup> «هر کس که به لقای خداوند امیدوار است [بداند] که وعده معین خدا البته فرارسد.»

برخی مفسران کلمه «اجل» را در این آیه شریفه به معنای «وعده الهی» دانسته‌اند: «فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَأَيِّهِ وَغَدُ اللَّهُ لَأَيِّهِ مِنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ»<sup>۲</sup> «و وعده الهی با ثواب و عقاب فرامی‌رسد.»

البته در برخی آیات «اجل» به معنای «زمان بعثت و جزا و قیامت» و «اهلاک» و «حدی از زمان» نیز تفسیر شده است. «وَيَبْلَغُنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتُنَا»<sup>۳</sup> «برخی مفسران لفظ «اجل» را در این آیه به معنای روز بعثت و جزا و قیامت تفسیر کرده‌اند»<sup>۴</sup>.

«وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ أَتَيْتُمْ بِآخِزٍ لِقَضَى إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ»<sup>۵</sup> «و اگر خدا برای مردم به همان شتاب که آنان در کار خیر می‌طلبند در رساندن بلا به آنها شتاب می‌کرد، قطعاً به هلاکت رسیده بودند.» عده زیادی از مفسران کلمه «اجلهم» را به معنای «اهلاک» تفسیر کرده‌اند.<sup>۶</sup>

«فَلَمَّا كَفَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ

۱. عنکبوت/۵.

۲. تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمدباقر موسوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۹ ش، ج ۱۶، ص ۱۱۴؛ تفسیر المعین، ج ۲، ص ۱۰۴۹؛ تبیان فی تفسیر القرآن، ابو جعفر حسن بن علی طوسی، تحقیق: احمد حبیب قصیر عاملی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، اول، ۱۴۰۹ ق، ج ۸، ص ۱۸۷.

۳. انعام/۱۲۸.

۴. ر.ک: تفسیر جوامع الجامع، فضل بن حسن طبرسی، تهران، دانشگاه تهران، سوم، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۴؛ تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، قم، دار الکتب، سوم، بی تا، ج ۱، ص ۲۱۶؛ فتح القدر، محمد شوکانی، بی جا، عالم الکتب، بی تا، ج ۲، ص ۱۶۱؛ تفسیر الجلالین، جلال الدین حلّی و سیوطی، بیروت، دار المعرفة، بی تا، ص ۱۸۴؛ الجدید فی تفسیر القرآن المجید، شیخ محمد سبزواری، بیروت، دار المعارف، اول، ۱۴۰۲ ق، ج ۳، ص ۹.

۵. یونس/۱۱.

۶. ر.ک: تفسیر مجاهد، ابن المصباح مجاهد بن جبر تابعی مکی مخزومی، تحقیق: عبد الرحمن طاهر بن محمد صورتی، اسلام آباد، مجمع البحوث الاسلامیه، بی تا، ج ۱، ص ۲۹۲؛ معانی القرآن، ابو جعفر النحاس، تحقیق: محمدعلی صابونی، السعودیه، جامعه ام القرى، اول، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۲۸۰؛ تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن کثیر، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۴۲۳؛ الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، عبد الرحمن ثعالبی مالکی، تحقیق: عبد الفتاح ابو سنة وعلی محمد معرض و عادل احمد عبد الموجود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۲۳۱.

شرط که کسی آنها را نکشد یا اعمالی انجام ندهد که باعث زیادی عمر می شود.<sup>۶</sup>

#### ۱. اعراف/۱۳۵.

۲. ر.ک: انوار التنزیل و اسرار التأویل، عمر بن محمد بیضاوی، دار الکتب العلمیة، اول، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۳۵۷؛ جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۶۵؛ تفسیر النسفی، عبد الله بن احمد بن محمود نسفی، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۷۳؛ تفسیر ابی السعود، ج ۳، ص ۲۶۶؛ صافی، ج ۲، ص ۲۳ و کنز الدقائق، ج ۵، ص ۱۶۰. ۳. اللوامع الالهیة فی المباحث الکلامیة، مقداد بن عبد الله سیوری حلی، تحقیق و تعلیق: سید محمد علی قاضی طباطبایی، تبریز، بی نا، ۱۳۹۶ ق، ص ۱۵۸ و شرح المواقف، سید شریف علی بسن محمد جرجانی، قم، منشورات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۳۱۴.

۴. الاقتصاد فی الاعتقاد، ابو حامد غزالی، تعلیق: علی بو ملحم، بیروت، دار الهلال، اول، ۱۹۹۳ م، ص ۲۴۴؛ کتاب مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری، بی جا، دار النشر، فرانز شتاینز، سوم، ۱۴۰۰ ق، ص ۲۵۶.

۵. رسائل (رسالة الحدود والحقائق)، شریف مرتضی علم الهدی، اعداد: سید مهدی رجالی، بیروت، مؤسسه النور، بی تا، ج ۱، ص ۲۶۳ و کشف البراهین فی شرح رسالة زاد المسافر، محمد ابو جمهور احسایی، تحقیق: وجیه بن محمد المسیح، بیروت، دار الهدی، اول، ۱۳۸۰ ق، ص ۲۷۶.

۶. المغنی فی ابواب التوحید والعدل، قاضی عبد الجبار اسدآبادی، بی جا، بی نا، بی تا، ج ۱۱، ص ۳.

بَلِغُوهُ<sup>۱</sup>، «چون عذاب را تا حدی از زمان که آنها بدان رسیدند از آنها برداشتیم.» «الی اجل» یعنی «الی حدّ من الزمان»<sup>۲</sup>.

با این حال اگر خوب توجه شود معلوم می شود که واژه «اجل» در آیات شریفه نیز به همان دو معنای سابق است.

متکلمان از اجل، تعریفهای مختلفی ارائه کرده اند. عده ای اجل را این چنین تعریف کرده اند: «اجل، عبارت است از اینکه خداوند به بطلان حیات حیوان در آن زمان علم دارد»<sup>۳</sup>.

عده ای دیگر می گویند: «اجل عبارت است از مدت زمانی که خداوند، مرگ انسان را - چه به مرگ طبیعی و غیر طبیعی - در آن وقت مقرر کرده است»<sup>۴</sup>.

گروه دیگری می گویند: «اجل عبارت است از زمانی که برای نزول و حدوث امری یا برای بقا یا نفی و اثبات امری مقرر شده است»<sup>۵</sup>.

برخی نیز می نویسند: «اجل عبارت است از زمانی که بندگان خداوند، در آن روز می میرند؛ به این

كَفَرُوا عَمَّا أَنْذِرُوا مُعْرِضُونَ ﴿۱﴾ «ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنها است، جز به حق و [برای] وقت معین نیافریدیم، کافران از آنچه بدان بیم داده می‌شوند، روی‌گردان‌اند.»

این آیه بر این دلالت دارد که مجموع جهان آفرینش، اجل معینی دارد. بدین ترتیب از مجموع آیات وارده دربارهٔ اجل استفاده می‌شود که حیات همهٔ پدیده‌های عالم آفرینش از نخست، وقت محدود و اجل معینی دارد و آن‌گاه که آن وقت معین سپری شد، زندگی و حیات دنیوی آنها نیز پایان خواهد یافت.

#### انواع اجل

اجل از نظر متکلمان و فلاسفه، دارای اقسام ذیل است:

اجل حیوان: عبارت از زمانی است که خداوند می‌داند حیات حیوان در آن روز به پایان می‌رسد یا وقتی است که حیات حیوان در آن وقت باطل می‌شود. متکلمان با عبارات مختلفی این موضوع را تعریف کرده‌اند.<sup>۲</sup> در

۱. احقاف/۳.

۲. کشف المراد، ص ۲۶۷ و ارشاد الطالبین الی

در این تعریفها بیش‌تر «اجل مرگ» که مربوط به پایان عمر انسان می‌شود مورد توجه قرار گرفته است، و آجال دیگر را مانند: اجل دین و اجلهای موجودات جهان آفرینش و به‌طور کلی خود جهان و... شامل نمی‌شود.

در یک تعریف جامع می‌توان گفت: «اجل، عبارت است از مدت زمان معین و محدود دربارهٔ عمر انسان و تمام موجودات جهان آفرینش، همچنین مدت زمان مربوط به عقد و قراردادهای شرعی، اجتماعی و شخصی، و بالاخره سرآمد و زمان محدود همه مدت‌هایی که مربوط به امور دنیوی است.»

چنانکه قبلاً در آیات قرآن بررسی شد «اجل» تنها دربارهٔ پایان عمر انسان مطرح نیست؛ بلکه دربارهٔ پایان مهلت بدهی و قرض، سررسیدن عدهٔ طلاق، پایان عمر خورشید و ماه و سرآمد عمر همهٔ موجودات و مجموع جهان آفرینش مطرح شده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ

اظهار نظر پرداخته‌اند. در اصطلاح حکما دو نوع دیگر از اجل به نامهای اجل طبیعی و اخترامی، مطرح است. **اجل طبیعی:** آن است که انسان، مدت زمان معینی، عمر خویش را مصون از هرگونه عوارض و حوادثی به انتها برساند.<sup>۴</sup>

**اجل اخترامی:** آن است که بر اثر یک حادثه مرگبار، قبل از تمام شدن عمر طبیعی پیش می‌آید.<sup>۵</sup>

**نگاهی کوتاه به تاریخچه بحث اجل**  
تاریخ بحث از اجل را باید در تاریخ مباحث موضوعات قضا و قدر،

نهج‌المسترشدین، ص ۲۹۰.

۱. الذخیره فی علم الکلام، ص ۲۶۱؛ کشف البراهین فی شرح رساله زاد المسافر، ص ۲۷۶، و الاقتصار الهادی الی طریق الرشاد، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، جلال الدین مقداد بن عبد الله سیوری حلی، تحقیق: سید مهدی رجائی، قم، مکتبه المرعشی، ۱۴۰۵ ق، ص ۱۹۴.

۳. تصحیح الاعتقاد الامامیه، ص ۶۶؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، (قسمت الالهیات با تعلیق استاد جعفر سبحانی)، ص ۱۴۰.

۴. ر.ک: الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۹، ص ۲۴۲.

۵. شرح منظومه، ج ۲، ص ۴۳۰.

برخی کتب کلامی از اجل حیوان، به اجل موت و قتل تعبیر شده است.

**اجل دین:** عبارت است از پایان مهلت و سررسید زمان پرداخت قرض.<sup>۱</sup> این تذکر لازم است که این اجل به‌طور استطرادی در کلام آورده شده است.

**اجل حیات:** مدت زمانی است که خداوند، عالم به وقوع حیات در آن زمان است.<sup>۲</sup>

**اجل محتوم:** عبارت از زمان معینی است که خداوند آن را در کتاب لوح محفوظ (ام‌الکتاب) بر پایان عمر تمام موجودات عالم مقرر و ثابت کرده است؛ و این مدت معین، تخلف‌ناپذیر است و به محض پایان این زمان، مرگ فرا می‌رسد.

**اجل معلق یا مشروط:** مراد از آن، زمان معلق و مشروطی است که خداوند آن را در کتاب محو و اثبات نوشته است که قابل تغییر و تأخیر است؛ ولی به محض تحقق شرایط، حاصل می‌شود.<sup>۳</sup> بر این دو نوع اجل اخیر، غیر از متکلمان، مفسران نیز تأکید کرده‌اند و درباره آن به بحث و

رحمت ﷺ مشکلی نداشت، تا اینکه پس از ارتحال آن حضرت و پدید آمدن اختلاف عقاید و مباحث کلامی، مسئله سرنوشت و قضا و قدر که امروزه از مسائل بسیار مهم و اساسی کلام و فلسفه به شمار می‌رود، در قرن اول هجری در میان متفکران اسلامی مطرح شد و عقاید متفاوتی که در این زمینه مطرح شد، باعث گروه‌بندیها، کشمکشها و پیدایی فرقه‌هایی در جهان اسلام شد.<sup>۱</sup>

#### تعدد یا وحدت اجل انسان

متکلمان و فلاسفه در باب تعدد و وحدت اجل انسان اختلاف دارند. متکلمان اشعری و جمهور معتزله و برخی امامیه بر این باورند که انسان یک اجل بیش‌تر ندارد و آن اجل معین است که خداوند حیات انسان را در آن زمان به پایان می‌رساند؛ چه به سبب حوادث و چه غیر آن!<sup>۲</sup>

بدا و سرنوشت جستجو کرد؛ چرا که بحث اجل یکی از مسائل مورد بحث در این مسائل است؛ از اینرو با مراجعه به تاریخ می‌بینیم، یکی از مسائلی که پیوسته توجه بشر را به خود جلب کرده، این است که آیا جریان کارهای جهان، طبق یک برنامه و طرح قبلی غیر قابل تغییر و تخلف صورت می‌گیرد؛ به این توضیح که قدرتی نامرئی، ولی بی‌نهایت مقتدر، به نام سونوشت و قضا و قدر بر تمام وقایع عالم حکمرانی می‌کند و آنچه در زمان گذشته و حال و آینده صورت گرفته و می‌گیرد و صورت خواهد پذیرفت، معین و قطعی شده است و انسان مقهور و مجبور به دنیا می‌آید و از دنیا می‌رود؟ یا اینکه انسان به عنوان یکی از موجودات این جهان، بر مقررات خویش، مسلط است و می‌تواند با انجام کارهایی، اجل خود را طولانی و یا کوتاه کند؟

در زمان طلوع اسلام و نزول آیات مربوط به قضا و قدر، بداء و سرنوشت و اجل، ظاهراً فهم این نوع آیات برای مردم آن عصر با وجود مقدس پیامبر

۱. ر.ک: مجموعه آثار، شهید مطهری، تهران، صدر، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲. شرح المقاصد، مسعود بن عمر بن عبد الله نفتازانی، تحقیق: عبد الرحمن عمیره، تهران، مجمع البحوث الاسلامیه، اول، ۱۴۰۹ ق، ج ۴، ص ۳۱۴؛ المنقذ من التقلید، محمود حمصی

که تغییر و تبدیل بر نمی‌دارد. خدای متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾<sup>۳</sup>

پس نسبت اجل مسمی به اجل غیرمسمی، نسبت مطلق و منجز است به مشروط و معلق؛ به این معنا که ممکن است اجل غیرمسمی به سبب تحقق نیافتن شرطی که اجل معلق بر آن شرط شده، تخلف کند و در موعد مقرر فرار نرسد؛ ولی اگر اجل، حتمی و مطلق، باشد راهی برای تحقق نیافتن آن نیست، و به هیچ‌وجه نمی‌توان از

برخی معتزله مانند: کعبی و عده‌ای از بغدادیین و جمهور فلاسفه، و گروهی از امامیه بر این عقیده‌اند که خداوند برای انسان دو اجل مقرر کرده است: یکی اجل معین و حتمی و دیگری اجل معلق یا مشروط و یا به قول فلاسفه، اجل طبیعی و اجل اخترامی.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید: «ظاهر کلام خدای تعالی در آیه ﴿ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾ این است که منظور از «اجل» و «اجل مسمی»، آخر مدت زندگی است، نه تمامی آن، و معلوم می‌شود که اجل دوگونه است: یکی «اجل مبهم» و دیگری «اجل مسمی»، یعنی معین نزد خدای تعالی، و این همان اجل محتوم است که تغییر نمی‌پذیرد و به همین دلیل، آن را به «عنده = نزد خدا» مقید کرده و معلوم است چیزی که نزد خداست دستخوش تغییر نمی‌شود؛ زیرا فرمود: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾<sup>۲</sup> «آنچه نزد شماست نابودشدنی است و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند.» این همان اجل محتوم است

رازی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، اول، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۵۵؛ الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، ابو جعفر بن حسن طوسی، تحقیق: شیخ حسن سعید، تهران، مکتبه جامع چلهستون، ۱۴۰۰ق، ص ۲۰۱؛ الذخیره فسی علم الکلام، شریف مرتضی علم الهدی، تحقیق: سید احمد حسینی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۶۱.

۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، یوسف بن مطهر حلّی، تعلیق: جعفر سبحانی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، اول، ۱۳۷۵ق، ص ۱۴۰؛ تصحیح الاعتقاد الامامیه، محمد بن نعمان شیخ مفید، تحقیق: حسین درگاهی، بیروت، دار المفید، دوم، ۱۴۱۴ق، ص ۶۶ و الالهیات، جعفر سبحانی، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۴۳.

۲. نحل/۹۶.

۳. اعراف/۳۴.



«سبب ناقص» روشن می‌شود، نور خورشید است؛ زیرا در شب اطمینان داریم که بعد از گذشت چند ساعت، آفتاب طلوع خواهد کرد و زمین را روشن خواهد نمود؛ ولی ممکن است مقارن طلوع آفتاب، کره ماه و یا ابر و یا چیز دیگری بین آن و کره زمین حائل شود و از روشن شدن زمین جلوگیری کند؛ همچنانکه ممکن هم هست که چنین مانعی پیش نیاید که در این صورت، قطعاً زمین، روشن خواهد شد.

پس طلوع آفتاب به تنهایی نسبت به روشن کردن زمین «سبب ناقص» و به منزله «لوح محو و اثبات» در بحث ما است و همین طلوع به ضمیمه نبود مانعی از موانع، نسبت به روشن کردن زمین، «علت تامه» و به منزله «ام الکتاب» و «لوح محفوظ» در بحث ما است.

همچنین است اجل آدمی؛ زیرا ترکیب خاصی که ساختمان بدن آدمی را تشکیل می‌دهد با همه اقتضائات

رسیدن و تحقق آن جلوگیری کرد. اگر آیات سابق با ضمیمه آیه شریفه «يَمْنَحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنَبِّئُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»،<sup>۱</sup> «خداوند محو می‌کند نوشته‌ای را که بخواهد و تثبیت می‌کند آن را که بخواهد و نزد او است ام الکتاب»، مورد دقت قرار گیرند، به دست می‌آید که اجل مسمی، همان اجل محتوم است که در «ام الکتاب» ثبت شده، و اجل غیر مسمی، آن اجلی است که در «لوح محو و اثبات» نوشته شده است.

ام الکتاب بر حوادثی قابل انطباق است که در خارج ثابت است؛ یعنی حوادثی که مستند است به اسباب عامی که تخلف از تأثیر ندارد، لوح محو و اثبات، قابل انطباق بر همه حوادث است؛ ولی نه از جهت استناد به اسباب عامه؛ بلکه از نظر استناد به اسباب ناقصی که در خیلی از موارد از آنها به «مقتضی» تعبیر می‌کنیم، که ممکن است برخورد با موانعی بکند و از تأثیر بازماند و ممکن است بازماند.

مثالی که با در نظر گرفتن آن، این دو قسم سبب، یعنی «سبب تام» و

معنایی است که گفتیم، دقت در آیه ﴿ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ...﴾ آن را افاده می‌کند.<sup>۱</sup>

همچنین برخی دیگر بر دوتا بودن اجل انسان تأکید می‌کنند و در اثبات آن می‌گویند: «بسیاری از موجودات از نظر ساختمان طبیعی و ذاتی، استعداد و قابلیت بقا برای مدتی طولانی دارند؛ ولی در اثنای این مدت، ممکن است موانعی ایجاد شود که آنها را از رسیدن به حداکثر عمر طبیعی باز دارد؛ مثلاً یک چراغ نفت‌سوز با توجه به مخزن نفت آن، ممکن است مثلاً بیست ساعت استعداد روشنایی داشته باشد؛ اما وزش یک باد شدید و ریزش باران و یا عدم مراقبت از آن، سبب می‌شود که عمر آن کوتاه شود.

در اینجا اگر چراغ با هیچ مانعی برخورد نکند و تا آخرین قطره نفت آن بسوزد و سپس خاموش شود، به اجل حتمی خود رسیده است و اگر موانعی قبل از آن، باعث خاموشی چراغ شود، مدت عمر آن را «اجل غیر حتمی»

محدودی که در ارکان آن هست، اقتضا می‌کند که این ساختمان، عمر طبیعی خود را داشته باشد که چه بسا به صد و یا صد و بیست سال تحدیدش کرده‌اند. این است اجلی که می‌توان گفت در لوح محو و اثبات ثبت شده است؛ ولی این نیز هست که تمامی اجزای هستی با این ساختمان، ارتباط و در آن تأثیر دارند، و چه بسا اسباب و موانعی که در این اجزای کون از حیطة شمارش بیرون است با یکدیگر برخورد کند و همین اصطکاک و برخورد باعث شود که اجل انسان، قبل از رسیدن به حد طبیعی خود، منقضی شود و این همان «مرگ ناگهانی است».

با این بیان، تصور و فرض اینکه نظام کون، محتاج به هر دو قسم اجل، یعنی مسمی و غیرمسمی باشد، آسان می‌شود. همچنین روشن می‌شود که منافاتی بین ابهام در اجل غیرمسمی و تعیین آن در مسمی نیست؛ چه بسا این دو اجل در موردی در یک زمان توافق کنند و چه بسا نکنند، و البته در صورت تسخالف آن، اجل مسمی تحقق می‌پذیرد نه غیرمسمی. این، همان

۱. تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۸-۱۰.

اجل، همان مرگ حتمی است. بنابراین آیه مزبور، تنها مربوط به موردی است که انسان به عمر نهایی خود رسیده است، و به هیچ وجه، مرگهای زودرس را شامل نمی‌شود.

در هر صورت باید توجه داشت که هر دو اجل از ناحیه خدا تعیین می‌شود؛ یکی به طور مطلق و دیگری به عنوان مشروط و یا معلق. درست مثل اینکه می‌گوییم: این چراغ بعد از بیست ساعت بدون هیچ قید و شرطی خاموش می‌شود و نیز می‌گوییم اگر طوفانی بود، پس از دو ساعت، خاموش خواهد شد. درباره انسان و اقوام و ملت‌ها نیز چنین است. می‌گوییم خداوند اراده کرده است که فلان شخص یا ملت پس از فلان مقدار عمر، به طور قطع از میان برود و نیز می‌گوییم اگر ظلم و ستم و نفاق و تفرقه و سهل‌انگاری و تنبلی را پیشه کنند، در یک سوم آن مدت از بین خواهند رفت. در اینجا هر دو اجل از ناحیه خدا است؛ ولی یکی مطلق و دیگری

می‌گوییم. درباره یک انسان نیز چنین است که اگر تمام شرایط برای بقای او جمع، و موانع برطرف شود، ساختمان و استعداد او ایجاب می‌کند که مدتی طولانی - هر چند که این مدت، پایان و حدی دارد - عمر کند؛ اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا ابتلا به اعتیاد یا دست زدن به خودکشی و یا ارتکاب گناهان، خیلی زودتر از آن مدت بمیرد. با توجه به این مطالب، مرگ را در صورت اول، اجل حتمی و در صورت دوم، اجل غیرحتمی می‌نامند.

به تعبیر دیگر، اجل حتمی در صورتی است که به مجموع علل تامه بنگریم و اجل غیرحتمی در صورتی است که تنها مقتضیات را در نظر بگیریم. با توجه به این دو نوع «اجل»، بسیاری از مطالب روشن می‌شود؛ از جمله اینکه در روایات می‌خوانیم صله رحم، عمر را زیاد و قطع رحم عمر را کوتاه می‌کند. منظور از عمر و اجل در این موارد، اجل غیرحتمی است. و یا اینکه در آیه‌ای می‌خوانیم ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلَهُمْ لَا يَسْتَفْتِدُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾<sup>۱</sup> در اینجا، منظور از

۱. اعراف/۳۴.

مشروط.<sup>۱</sup>

علامه مجلسی می‌گوید: «از ظاهر آیات و اکثر روایات برمی‌آید که برای انسان دوگونه اجل است: اجل موقوف و اجل مسمی یا محتوم».<sup>۲</sup>

علاوه بر تأیید این نظریه (تعدد اجل) و قبول بیانات و استدلالهای گذشته باید گفت: از آنجا که بحث از اجل و طولانی یا کوتاهی عمر انسان یکی از مسائل اساسی مباحث قضا و قدر و سرنوشت و بداء است، می‌توان گفت دلایل اثبات آنها تعدد اجل انسان را نیز به اثبات می‌رساند؛ چراکه محور بحث در این موضوعات، حیات و سرنوشت انسان است.

در واقع، این دو موضوع (اجل و قضا و قدر و بداء) لازم و ملزوم یکدیگرند؛ به این معنا که نفی و اثبات هر کدام، سبب نفی و اثبات دیگری است؛ از اینرو، کسانی که قائل به قضا و قدر غیر حتمی و بداء هستند، لزوماً باید تعدد اجل را نیز بپذیرند. روایات فراوانی دربارهٔ تعدد اجل، وارد شده است که نمونه‌های آنها عبارت‌اند از:

از امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیه شریفه

«قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» سؤال شد. حضرت فرمود: «هُمَا أَجَلَانِ، أَجَلٌ مَّخْتُومٌ وَأَجَلٌ مُّوَقُوفٌ»<sup>۳</sup> آنها، دو اجل هستند؛ اجل حتمی و اجل غیرحتمی. در روایت دیگر در پاسخ این سؤال می‌فرماید: «هُمَا أَجَلَانِ، أَجَلٌ مُّوَقُوفٌ يَصْنَعُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَأَجَلٌ مَّخْتُومٌ»<sup>۴</sup> آنها دو اجل هستند؛ اجل غیرحتمی که هر آنچه خدا بخواهد عمل می‌کند و اجل حتمی.»

همچنین در روایتی دیگر می‌فرماید: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَضَرَبَ اللَّهُ لَهُ أَجَلَيْنِ أَدْنَىٰ وَأَقْصَىٰ فَإِنْ وَصَلَ رَحِمَةَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَدَّ اللَّهُ لَهُ إِلَى الْأَجَلِ الْأَقْصَىٰ وَإِنْ عَقَّ وَظَلَمَ أُعْطِيَ الْأَدْنَىٰ، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَىٰ «قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى»»<sup>۵</sup> هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه خداوند دو اجل برایش قرار داده است؛ اجل نزدیک و

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲. بحار الانوار، ج ۵، باب الأجال، ص ۱۴۱.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، باب بداء، ح ۴.

۴. کتاب التفسیر، ابو نصر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی، تحقیق و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المكتبة العلمية الاسلامیة، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۷.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۴۹، باب ۱۱، ح ۴۶.

قضای حتمی و غیرحتمی است و در اجل نیز بحث از اجل معین و غیرمعین است که هر دو مربوط به سرنوشت انسان است. از این‌رو این مباحث به هم ارتباط دارد.

#### رابطه اجل و اعمال انسان

از نظر جهان‌بینی الهی که واقعیت را در چهارچوب ماده و جسم و کیفیات و انفعالات جسمانی محدود و محصور نمی‌داند، دنیای حوادث دارای تار و پودهایی بیش‌تر و پیچیده‌تر است و عواملی که در پدید آمدن حوادث شرکت دارد، بسی‌افزون‌تر است. از نظر مادی، عوامل مؤثر در اجل و روزی، سلامت، سعادت و خوشبختی، منحصرأ مادی است؛ یعنی تنها عوامل مادی است که اجل را نزدیک یا دور می‌کند و سعادت و خوشبختی انسان را تأمین یا نابود می‌سازد؛ اما از نظر جهان‌بینی الهی، علل و عوامل دیگری که عوامل روحی و معنوی نامیده می‌شود، نیز در کنار عوامل مادی در اجل و سعادت و امثال این امور مؤثر است.

از نظر این جهان‌بینی، جهان، یک واحد زنده و با شعور است؛ اعمال و رفتار بشر، حساب و عکس‌العمل دارد؛ خوب و

اجل دور. اگر در راه خدا صله رحم کنند، خداوند او را به اجل دور می‌رساند و اگر عاق والدین واقع شود و ظلم کند، اجل نزدیک داده می‌شود، و این همان معنای قول خداوند متعال است که: مقرر کرد اجلی را و اجل حتمی را.»

در این‌باره روایات فراوان دیگری وجود دارد که برای اطلاع به کتابهای حدیثی مراجعه شود.

#### رابطه اجل، بداء و قضا و قدر

چنان‌که قبلاً اشاره شد، اجل یکی از مسائل اساسی و محوری مبحث بداء و قضا و قدر است؛ چرا که موضوع مورد بحث در این امور، فعل خداوند و سرنوشت انسان و کوتاهی و درازی عمر و زیاده‌روی ایشان بر اثر اعمال است. در بحث بداء بحث از کتاب محو و اثبات است، به این معنا که مثلاً ترک صله ارحام، سبب کوتاهی عمر و انجام آن، باعث طولانی شدن عمر می‌شود.

همین بحث در اجل نیز مورد بحث است و همچنین در قضا و قدر بحث از تقدیر خداوند در باره انسان و

الف. طبق برخی روایات، گناه و کارهای بد، از اعمالی است که باعث کوتاهی عمر می‌شود؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ»؛<sup>۱</sup> کسانی که با گناهان می‌میرند، بیش‌تر از کسانی هستند که با مرگ طبیعی از دنیا می‌روند.»

ب. در روایات همچنین اعمالی معرفی شده که سبب طول عمر انسان می‌شود. به دو مورد از این روایات توجه کنید.

۱. حسن نیت: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ حَسَنَتْ نِيَّتَهُ زِيدَ فِي عُمُرِهِ»؛<sup>۲</sup> هر کس خوش نیت باشد، عمرش زیاد شود.»

۲. خوشحال کردن پدر و مادر و نیکی به آنها: امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَحَبَّيْتِ أُمَّ يَزِيدُ اللَّهُ فِي عُمُرِكَ فَسَرَّ أَبَوَيْكَ»؛<sup>۳</sup> اگر دوست داری خداوند بر عمرت بیفزاید، پدر و مادرت را خوشحال کن.»

۱. ر.ک: مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲. الامالی، شیخ طوسی، ص ۳۰۵، مجلس ۱۱ و

تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۸۷.

۳. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۴۰۷، باب ۳۷، ح ۱۴.

۴. کتاب الزهد، ص ۳۳، ح ۸۷.

به‌طور کلی گناه، اطاعت، توبه، حسن خلق، خوشحال کردن پدر و مادر، انجام صله ارحام، عدل و ظلم، نیکوکاری و بدکاری، دعا و نفرین و امثال اینها از اموری است که در سرنوشت انسان از نظر کوتاهی و طول عمر مؤثر است

بد در مقیاس جهان، بی تفاوت نیست. اعمال خوب و بد بشر با عکس‌العملهایی از جهان مواجه می‌شود که حیثاً در دوره حیات و زندگی خود فرد به او می‌رسد.<sup>۱</sup> به‌طور کلی گناه، اطاعت، توبه، حسن خلق، خوشحال کردن پدر و مادر، انجام صله ارحام، عدل و ظلم، نیکوکاری و بدکاری، دعا و نفرین و امثال اینها از اموری است که در سرنوشت انسان از نظر کوتاهی و طول عمر مؤثر است. در اینجا به چند نمونه روایت اشاره می‌کنیم: